

سوسیالیسم و مذهب

روش حزب کارگران

نسبت به مذهب

* نویسنده: ولادیمیر ایلیچ لنین
* تاریخ: ۳ دسامبر ۱۹۰۵ و ۱۳ (۲۶) مه ۱۹۰۹
* درج در نوایا ژیزن و پرولتری شماره ۴۵
* از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران
* تاریخ: فروردین ۱۳۶۸

* تکثیر از: حجت برزگر
* تاریخ تکثیر: ۱۳۸۱/۰۸/۲۶ برابر با ۲۰۰۲/۱۱/۱۷ میلادی
* آدرس تماس با شبکه نسیم (اتحادیه مارکسیستها) از طریق پست الکترونیکی:
nasim@tele2.se

جامعه امروزی کلاً بر مبنای استثمار توده های وسیع طبقه کارگر توسط یک اقلیت ناچیز جمعیت طبقه زمینداران و سرمایه داران، بنا شده است. جامعه بردگی است زیرا کارگران «آزاد»، که در تمام زندگی خود برای سرمایه داران کار میکنند، «مستحق» فقط آن مقدار وسائل معیشت اند که برای بقاء بردگانی که سود تولید میکنند و برای حفاظت و پیشبرد بردگی سرمایه داری ضروری میباشد.

ستم اقتصادی کارگران بطور اجتناب ناپذیری همه نوع ستم سیاسی و تحقیر اجتماعی، خرفتی و ظلمات زندگی روانی و اخلاقی توده ها را تولید نموده، ایجاد میکند. کارگران ممکن است بتوانند بمنظور مبارزه برای رهایی اقتصادی خود مقدار کمتر و یا بیشتری آزادی سیاسی به کف آورند، لیکن هیچ مقدار آزادی، آنان را از فقر، بیکاری و ستم رها نخواهد کرد تا زمانیکه قدرت سرمایه سرنگون شود. مذهب یکی از اشکال ستم روانی است که همه جا بر توده های مردم که بخاطر کار مدام برای دیگران، احتیاج و انفراد بیش از اندازه زیر فشار قرار گرفته اند سنگینی مینماید. ناتوانی طبقات استثمار شونده در مبارزه علیه استثمارگران همانقدر بطور اجتناب ناپذیری باعث پیدایش اعتقاد به زندگی بهتر پس از مرگ میشود که ناتوانی انسان اولیه در مبارزه اش با طبیعت باعث پیدایش اعتقاد به خدایان، شیاطین، معجزات و نظیر آنها میگردد. آنهایی که در تمام زندگی خود زحمت کشیده و در فقر بسر میبرند توسط مذهب تعلیم مینمایند که تا هنگامی بر روی زمین هستند بردبار و مطیع باقی بمانند و به امید پادشاهای بهشتی راحت باشند، ولی آنهایی که از طریق کار دیگران زندگی میکنند توسط مذهب تعلیم مینمایند که تا هنگامی که بر روی زمین هستند به سخاوتمندی عمل نمایند، بدین ترتیب راه بسیار ارزانی برای توجیه موجودیت خود بمثابه استثمارگران به آنها نشان داده و برای راحتی در بهشت بلیطی به قیمت معتدل به آنان میفروشد. مذهب تریاک برای مردم است. مذهب نوعی مشروب روانی است که در آن بردگان سرمایه تصویر انسانی و در خواست خود برای زندگی ای کمابیش شایسته یک انسان را غرق میکنند.

لاکن برده ای که به بردگی خود آگاه شده و برای رهایی خود به مبارزه برخاسته است تا بدینجا نیمی از بردگی خود را از دست داده است، کارگر آگاه معاصر که بوسیله کارخانه صنایع بزرگ پرورش یافته و توسط زندگی شهری روشن شده است، ایمان به مذهب را بگونه ای توهین آمیز بکنار انداخته، بهشت را برای کشیشان و بورژواهای متعصب گذارده و سعی مینماید زندگی بهتری را بر روی زمین برای خود بدست آورد. پرولتاریای امروزی جانب سوسیالیسم که در مبارزه علیه غبار مذهب به علم متوسل میگردد، را گرفته و توسط متحد نمودن کارگران با یکدیگر برای مبارزه در حال حاضر بخاطر زندگی بهتر بر روی زمین، آنان را از اعتقاد به زندگی پس از مرگ

رها میسازد.

مذهب باید یک امر خصوصی اعلام گردد. با این کلمات معمولاً سوسیالیستها روش خود را نسبت به مذهب بیان مینمایند. لیکن مفهوم این کلمات باید بطور دقیقی تعریف شود تا از هرگونه سوء تفاهمی جلوگیری بعمل آید. ما تا آنجائی که به دولت مربوط است خواستار آنیم که مذهب یک امر خصوصی تلقی گردد. لکن تا آنجائی که به حزب ما مربوط است ما نمیتوانیم مذهب را یک امر خصوصی بدانیم، مذهب نباید به دولت مربوط باشد و جامعه های مذهبی نباید هیچگونه ارتباطی با مراجع حکومتی داشته باشند. همه کس باید مطلقاً آزاد باشد تا به هر مذهبی که مایل است، یا هیچگونه مذهب، یعنی خدانشناسی، که هر سوسیالیستی بعنوان یک قاعده چنین است، متعلق باشد، تبعیض بین اتباع بر مبنی اعتقادات مذهبی آنان کلاً غیرقابل تحمل است. حتی ذکر ساده مذهب یک تبعه در اسناد رسمی باید بیشک حذف گردد. هیچگونه کمک نباید به کلیسای رسمی پرداخته شده و یا امتیازات دولتی به جامعه های مذهبی و روحانی داده شود. اینان باید اجتماعات مطلقاً آزاد اتباع همفکر، اجتماعات مستقل از دولت گردند.

تنها اجرای کامل این خواسته ها میتواند به گذشته شرم آور و لعنتی پایان بخشد، زمانی که کلیسا در وابستگی فئودالی به دولت میزیست و اتباع روسیه در وابستگی فئودالی به کلیسای رسمی، هنگامیکه قوانین قرون وسطی و انگیزاسیون (که تا به امروز در قوانین جنائی و کتب قانونی باقی مانده اند) موجود بوده و پیاده میشدند، افراد بخاطر داشتن یا نداشتن اعتقاداتشان مورد ستم قرار میگرفتند، به وجدان مردم تجاوز میشد، و مشاغل راحت دولتی و درآمدها از محل دولت مربوط میشد به توزیع این یا آن نوع مخدر توسط کلیسای رسمی. خواست پرولتاریای سوسیالیستی از دولت معاصر و کلیسای معاصر جدائی کامل کلیسا از دولت است.

انقلاب روسیه باید این خواسته را بمثابه یکی از اجزاء ضروری آزادی سیاسی بعمل گذارد. در این مورد انقلاب روسیه در موقعیت بخصوص خوبی قرار گرفته است زیرا مرجعیت تهوع آور استبداد فئودالی مملو از پلیس، باعث نارضایتی، جنبش و خشم حتی در میان روحانیون گردیده است. هر قدر فرومایه، هر قدر نادان امکان دارد روحانیون ارتدکس روسیه بوده باشند، حتی آنان نیز اکنون از رعد برافتادن نظام کهنه قرون وسطائی روسیه بیدار شده اند. حتی آنان نیز به خواست برای آزادی میپیوندند، علیه رویه ها و مرجعیت بوروکراتیک، علیه جاسوسی برای پلیس که به «خدمتگزاران خدا» تحمیل شده است اعتراض مینمایند. ما سوسیالیستها باید این جنبش را مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، خواسته های افراد روحانی صادق و پاک را تا به پایان پیش بریم و مجبورشان کنیم به حرفهای شان در مورد آزادی پایبند باقی مانده، و از آنان بخواهیم تا قاطعانه هرگونه روابط مابین پلیس و مذهب را قطع نمایند. یا شما صادقید، که در آن صورت شما باید

مدافع جدائی کامل دولت و مذهب و مدرسه و مذهب، مدافع اعلام مذهب بعنوان امری کاملاً و مطلقاً خصوصی، باشید، یا شما این خواسته های پیگیر برای آزادی را قبول نمیکنید، که در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز در بند رسوم انگیزاسیون بوده، در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز به مشاغل راحت دولتی و درآمدها از محل دولت چسبیده اید، در آن صورت از قرار معلوم شما به قدرت روانی اسلحه خود اعتقاد نداشته و به رشوه گرفتن از دولت ادامه میدهید. و در آن صورت کارگران دارای آگاهی طبقاتی تمام روسیه، جنگ بیرحمانه ای علیه شما اعلام مینمایند.

تا آنجائی که به حزب سوسیالیستی پرولتاریا مربوط است، مذهب یک امر خصوصی نیست. حزب ما اجتماع مبارزین پیشرو دارای آگاهی طبقاتی برای رهائی طبقه کارگر است. چنین اجتماعی نه میتواند و نه باید نسبت به فقدان آگاهی طبقاتی جهل و یا شریعت مخالف تکامل بشر در شکل اعتقادات مذهبی بی اعتناء باشد. ما خواستار انحلال رسمیت کلیسائیم تا بتوانیم با غبار مذهبی با اسلحه خالص ایدئولوژیک و فقط ایدئولوژیک از طریق مطبوعاتمان و بوسیله سخنانمان مبارزه کنیم. ولی ما اجتماع خود، حزب کار سوسیال دمکراتیک روسیه، را دقیقاً به خاطر چنین مبارزه ای علیه هرگونه حقه زندهای مذهبی به کارگران بنا نمودیم. و برای ما مبارزه ایدئولوژیک یک امر خصوصی نیست، بلکه امر تمام حزب، تمام پرولتاریاست.

اگر اینچنین است پس چرا ما در برنامه خود اعلام نمیکنیم که خدانشناس هستیم؟ چرا ما پیوستن مسیحیان و دیگر معتقدین به خدا را به حزمان قدغن نمیکنیم؟

جواب به این سؤال در خدمت تشریح تفاوت مهمی که در نحوه طرح مساله مذهب بین بورژوا دمکراتها و سوسیال دمکراتها وجود دارد، قرار میگیرد.

تمام برنامه ما بر مبنای جهانبینی علمی، و بیش از آن، ماتریالیستی قرار گرفته است. بنابراین تشریح برنامه ما ضرورتاً شامل تشریح ریشه های حقیقی تاریخی و اقتصادی غبار مذهب میگردد. ترویج ما ضرورتاً شامل ترویج خدانشناسی است، انتشار نشریات علمی مناسب که حکومت استبدادی فئودال تا بحال جداً منع و مجازات مینموده است، باید اکنون یکی از زمینه های فعالیت حزب ما را تشکیل دهد. ما هم اکنون احتمالاً باید اندرز انگلس که وی زمانی به سوسیالیستهای آلمان داد را عملی کنیم، نشریات روشنگران و خدانشناسان فرانسه قرن هجدهم را ترجمه و وسیعاً توزیع کنیم.

لیکن در هیچ شرائطی ما نباید به این اشتباه در بغلطیم که مساله مذهب را تجریدی، بصورت ایده آلیستی، بعنوان یک مساله «روشنفکرانه» که به مبارزه طبقاتی نامربوط است، طرح نمائیم، آنطور که دمکراتهای رادیکال از میان بورژوازی اغلب چنین میکنند. این احمقانه خواهد بود که فکر کنیم که در جامعه ای که برپایه ستم و خرفت نمودن بی پایان توده های کارگر بنا شده است،

تعصبات مذهبی را میتوان با شیوه های ترویجی خالص از میان برداشت. فراموش کردن اینکه یوغ مذهب که بر بشریت سنگینی میکند صرفاً نتیجه و انعکاس یوغ اقتصادی در جامعه است، کوتاه نظری بورژوائی خواهد بود. هیچ تعداد جزوات و هیچ مقدار موعظه، پرولتاریا را روشن نخواهد کرد، اگر وی از طریق مبارزه خود علیه نیروهای سیاه سرمایه داری روشن نشود، اتحاد در این مبارزه واقعاً انقلابی طبقه تحت ستم برای ایجاد بهشت بر روی زمین برای ما مهمتر از اتحاد عقیده پرولتاریا در مورد بهشت برین در آسمانها است.

اینست دلیل اینکه چرا ما در برنامه خود خدانشناسی خود را طرح نمیکنیم و نباید بکنیم، اینست دلیل اینکه چرا ما نباید پرولترهائی را که هنوز بقایای تعصبات قدیمی خود را حفظ کرده اند از پیوستن به حزب مان منع کنیم. ما همواره جهانیستی علمی را تبلیغ خواهیم کرد و برای ما مبارزه علیه ناپیگیری «مسیحیان» گوناگون اساسی است. ولی این به هیچ وجه به این مفهوم نیست که مساله مذهب باید به مقام اول ارتقاء داده شود، جائی که اصلاً بدان متعلق نیست، و نیز بدین مفهوم نیست که ما باید اجازه دهیم تا بین نیروهای واقعاً انقلابی مبارزه اقتصادی و سیاسی بخاطر افکار درجه سوم و یا ایده های بی معنی که بشدت اهمیت سیاسی خود را از دست داده، بسرعت بمثابه زباله بوسیله خود تکامل اقتصادی بدور ریخته میشود، تفرقه افتد.

در همه جا بورژوازی ارتجاعی میکوشد، و در حال حاضر در روسیه نیز شروع کرده است، به تفرقه مذهبی دست زند - تا بدین ترتیب توجه توده ها را از مسائل واقعاً مهم و اساسی اقتصادی و سیاسی که در حال حاضر توسط پرولتاریای روسیه که در مبارزه انقلابی متحد شده، در عمل حل میشود، منحرف نماید. این سیاست ارتجاعی تفرقه افکنی در میان نیروهای پرولتری، که امروزه عمدتاً در کشتارهای باندهای سیاه متجلی میشود، ممکن است فردا رفرمهای ظریفتری را طرح ریزی نماید. ما در هر حال بوسیله تبلیغ جسورانه، پیگیرانه و آرام اتحاد پرولتری و جهانیستی علمی با آن مقابله مینمائیم - تبلیغی که با هرگونه تحریکات تفاوتهای ثانوی بیگانه است. پرولتاریای انقلابی در تبدیل مذهب به یک امر کلاً خصوصی تا آنجائی که به دولت مربوط است موفق خواهد شد. و در این سیستم سیاسی منزه از کپرک قرون وسطی ای است، که برای انهدام بردگی اقتصادی، این منشاء واقعی فریب مذهبی بشریت، پرولتاریا به مبارزه ای وسیع و علنی دست خواهد یازید.

نوایا ژیزن

۳ دسامبر ۱۹۰۵

امضاء: ن - لنین

سخنرانی سورکف نماینده در دومای دولتی به هنگام مشاجره درباره تخمین های سینود(۱)، و مباحثاتی (ما در جایی دیگر در این نشریه این مباحثات را به چاپ میرسانیم) که به هنگام بررسی پیش نویس این سخنرانی در میان گروه دومای ما در گرفت، مساله ای را مطرح نموده که در این لحظه خاص دارای اهمیت و ابرام شدید میباشد. امروزه بدون شک در میان گروههای وسیع «اجتماع» اظهار علاقه ای، که نیز در صفوف روشنفکران نزدیک به طبقه کارگر و همچنین تا درجه معینی در بین خود کارگران رخنه کرده است، نسبت به تمام مسائل مربوط به مذهب مشاهده میشود. این وظیفه قطعی سوسیال دموکراتهاست که روش خود را نسبت به مذهب به عموم اعلام نمایند.

سوسیال دموکراسی تمام فلسفه خود را بر مبنای سوسیالیسم علمی، یعنی مارکسیسم بنا میسازد. مبنای فلسفی مارکسیسم همانگونه که مارکس و انگلس کراراً بیان کرده اند، ماتریالیسم دیالکتیک است. این ماتریالیسم دیالکتیک بطور کامل ادامه دهنده سنن تاریخی ماتریالیسم قرن ۱۸ در فرانسه و فریبرخ در آلمان (در نیمه اول قرن ۱۹) میباشد - که مطلقاً آتی ایست(۲) بوده و قاطعانه نسبت به هرگونه مذهب دشمنی میورزد. بیاد بیاوریم که تمام آنتی دورینگ انگلس، که مارکس دست نویس آنرا خوانده بود، دورینگ «ماتریالیست و اتی ایست» را به اینکه ماتریالیست پیگیر نبوده، راه در رو برای مذهب و فلسفه مذهبی باقی میگذارد، متهم مینماید. بیاد بیاوریم که انگلس در مقاله خود در مورد لودویگ فویرباخ وی را برای اینکه علیه مذهب نه بخاطر از بین بردن آن، بلکه برای ترمیم نمودن آن و برای ایجاد یک مذهب نوین «متعال» و غیره کوشش مینماید، سرزنش نمود. «مذهب افیون مردم است» - این گفته مارکس سنگ بنای تمام فلسفه مارکسیسم در مورد مذهب میباشد. مارکسیسم همواره به تمام مذاهب و کلیساهای مدرن و همه نوع سازمانهای مذهبی بمشابه ابزار بورژوازی ارتجاعی که قصدش دفاع از استثمار بوسیله تخدیر طبقه کارگر است، مینگریسته است.

لیکن در عین حال انگلس کراراً آنهایی را که میخواستند از سوسیال دموکراسی «بیشتر انقلابی» باشند و سعی مینمودند تا در برنامه حزب کارگران اعلان مشخص آتی ایسم را وارد نمایند - آنهایی که کوشش میکردند «علیه مذهب اعلان جنگ نمایند» را محکوم مینمود.

در اظهار نظری درباره بیانیه عده ای از فراریان کمون، یعنی بلانکیستها، که در آن هنگام در لندن بسر میبردند، انگلس اعلامیه پرسرصدای آنها در مورد جنگ علیه مذهب را بیمعنی خوانده و گفت که چنین بیانیه جنگی، بهترین وسیله برای احیاء علاقه نسبت به مذهب و جلوگیری از بین رفتن تدریجی آنست. انگلس بلانکیستها را بخاطر نفهمیدن این مطلب محکوم کرد که فقط مبارزه

توده ای طبقه کارگر، درگیر کردن وسیعترین اقشار پرولتاریا در تمام اشکال آگاهانه و انقلابی عمل اجتماعی، خواهد توانست توده های تحت ستم را از زیر یوغ مذهب واقعاً رها سازد، حال آنکه اعلان جنگ علیه مذهب بمثابه یک هدف سیاسی حزب کارگران صرفاً یک ژست آنارشیستی است. و در ۱۸۷۷ انگلس در آنتی دورینگ در حالیکه به هر امتیاز کوچکی که دورینگ فیلسوف به ایده آلیسم و مذهب میداد حمله مینمود، این اعتقاد انقلابی مآبانه دورینگ را که مذهب در جامعه سوسیالیستی قدغن خواهد بود را با قاطعیتی نه کمتر محکوم میساخت.

انگلس میگوید: اعلام چنین جنگی علیه مذهب به مفهوم «بیش از خود بیسمارک، بیسمارک ایست بودن است»، یعنی به مفهوم تکرار حماقت مبارزه بیسمارکیستی علیه روحانیت میباشد («مبارزه برای فرهنگ»، کولتورکامف معروف، یعنی مبارزه ای که بیسمارک در ۱۸۷۰ علیه حزب کاتولیک آلمان، یعنی حزب «میان» پیا نمود که آزار سیاسی شریعت کاتولیک را بهمراه میداشت). بوسیله این مبارزه بیسمارک کلریکالیسم (۳) مبارزه کاتولیک را تقویت نمود و کار فرهنگ واقعی را تخریب کرد. زیرا وی جناحبندهای مذهبی را بجای جناحبندهای سیاسی به پیش کشید و بدین ترتیب توجه بخشهایی از طبقه کارگر و دمکراسی را از وظائف مبرم مبارزه طبقاتی و انقلابی به وظائف بسیار سطحی و دروغین بورژوائی ضد کلریکالیسم منحرف ساخت.

انگلس، دورینگ ماوراء انقلابی را به اینکه وی تکرار مزخرفات بیسمارک را صرفاً به شکلی دیگر پیشنهاد مینمود متهم میساخت. وی اصرار میورزید که حزب کارگران آن وظائف متشکل نمودن و تعلیم پرولتاریا را جسورانه عملی نماید که به از بین رفتن تدریجی مذهب منجر شده و از در افتادن در هرگونه جنگ سیاسی ماجراجویانه علیه مذهب خودداری نماید. این نظریه کاملاً از جانب سوسیال دمکراسی آلمان قبول شده بود که بعنوان مثال خواست آزادی یسعیون (۴) و اجازه ورود آنان به آلمان و پایان بخشیدن به مبارزه علیه هرگونه مذهب خاص بوسیله شیوه های پلیسی را طرح مینمود. «مذهب یک امر خصوصی است»، این نکته معروف در برنامه ارفورت (۱۸۹۱) این تاکتیکهای سیاسی سوسیال دموکراسی را تأیید نمود. لیکن این تاکتیکها امروزه بصورت عادی در آمده اند. و این باعث پیدایش یک تحریف نوین در مارکسیسم – تحریفی در مسیر مخالف، در جهت اپورتونیسم – شده است. این نکته برنامه ارفورت بدین معنی تلقی گردیده است که ما سوسیال دموکراتها – بمثابه یک حزب – مذهب را برای خودمان بمثابه یک امر خصوصی میشناسیم. بدون درگیری در یک پلمیک مستقیم علیه این نظریه اپورتونیستی، انگلس در سالهای ۱۸۹۰ لازم دانست تا با آن نه بصورت پلمیک بلکه به طریقه ای مثبت قاطعانه مقابله نماید، به عبارت دیگر انگلس بیانیه ای صادر نمود که در آن وی صراحتاً تأکید نمود که سوسیال دمکراتها مذهب را در ارتباط با دولت بمثابه یک امر خصوصی مینگردند، لیکن نه به هیچ وجه در ارتباط

با خود، یعنی مارکسیسم یا حزب کارگران.

این است تاریخچه مواضعی که توسط مارکس و انگلس در مورد مساله مذهب اتخاذ گردیده است. برای آنهایی که روشی سطحی نسبت به مارکسیسم برمیگزینند، یا کسانی که نمیتوانند یا نمیخواهند بیاندیشند، این تاریخچه، توده ایست از تضادهای بی مفهوم و تزلزلات در مارکسیسم، تاریخچه ایست آشفته از آتی ایسم «پیگیر» و «امتیاز دادن ما» به مذهب، تزلزل «غیر اصولی» بین مبارزه انقلابی علیه خدا و یک خواست بزدلانه برای «عزیز کردن خود» نزد کارگران مذهبی – ترس از ترسانیدن آنها و غیره و غیره. نشریات آنارشیستهای قافیه باف مملوست از اینگونه حملات علیه مارکسیسم.

ولی هر آن کسی که قادر است مارکسیسم را جدی بگیرد، به اصول فلسفی آن و تجربه سوسیال دمکراسی بین المللی بیاندیشد بسادگی میتواند مشاهده نماید که تاکتیکهای مارکسیستی در مورد مذهب کاملاً پیگیر بوده و عمیقاً توسط مارکس و انگلس مورد سنجش قرار گرفته اند، بدیهیست که آنچه را که ناشیان یا جاهلین بعنوان تزلزل میبینند چیزی نیست مگر نتیجه گیری مستقیم و اجتناب ناپذیر از ماتریالیسم دیالکتیک، اشتباه عظیمی خواهد بود اگر هر آینه فکر شود که «اعتدال» ظاهری مارکسیسم در رابطه با مذهب میتواند بوسیله ملاحظات باصطلاح «تاکتیکی»، بوسیله خواست «نرماندن» کارگران مذهبی و غیره توضیح داده شود. بالعکس خط سیاسی مارکسیسم در مورد این مساله بطور جداناپذیری با اصول فلسفی آن در پیوند است.

مارکسیسم ماتریالیسم است. و باین مفهوم بطور خستگی ناپذیری با هذهب مخالفت میورزد، همانگونه که ماتریالیسم انسیکلوپدیستهای (۵) قرن هیجده یا ماتریالیسم فویرباخ چنین بود. در این هیچ شکی نمیتواند وجود داشته باشد. لیکن ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس از انسکلوپدیستها و فویرباخ فراتر میروند، آن فلسفه ماتریالیستی را در عرصه تاریخ و در عرصه علم الاجتماع بکار میبرد. ما باید علیه مذهب مبارزه کنیم – این الفبای تمام ماتریالیسم و بالنتیجه مارکسیسم است. ولی مارکسیسم ماتریالیسمی نیست که به الفبا اکتفا مینماید. مارکسیسم فراتر میروند. آن چنین بیان مینماید. ما باید قادر باشیم با مذهب مبارزه بکنیم و برای اینکه چنین کاری را انجام دهیم ما باید از دیدگاه ماتریالیستی توضیح دهیم که چرا ایمان به مذهب در میان توده ها شایع است.

مبارزه علیه مذهب نباید به موعظه ایدئولوژیک یا تجریدی محدود شده یا تقلیل یابد. این مبارزه باید با جنبش عملی مشخص طبقه پیوند برقرار نماید، هدف آن باید نافی ریشه های اجتماعی مذهب باشد. چرا مذهب در میان اقشار عقب افتاده پرولتاریای شهری – در میان اقشار وسیع نیمه پرولتری و توده های دهقانی جا افتاده است؟ بخاطر نادانی مردم! – بورژوازی مترقی،

بورژوازی ماتریالیست یا رادیکال چنین جواب می‌دهد. بنابراین - «مرگ بر مذهب!» «زنده باد آتی ایسم!»، «توزیع نظرات آتی ایستی وظیفه مرکزی ماست!»

مارکسیستها می‌گویند: «خیر این صحت ندارد. چنین درکی بیان محدودیت های سطحی فرهنگ بورژوازی و محدودیت اهداف آن است. این سطحی است و ریشه های مذهب را نه به طریق ماتریالیستی بلکه ایده آلیستی توضیح می‌دهد.»

در جوامع سرمایه داری مدرن مبنای مذهب پیش از هر چیز اجتماعیست. ریشه های مذهب معاصر در ستم اجتماعی توده های زحمتکش و در ناتوانی مطلق ظاهری آنها در مقابل نیروهای نهانی سرمایه داری که هر روز و هر ساعت باعث مشقات و شکنجه هائی هزاران بار بدتر از وقایع نادری مانند جنگ، زلزله و غیره میگردند، نهفته است. «خدایان را خوف خلق نمود.» ترس از نیروی نهانی سرمایه - نهانی به این خاطر که عمل آن نمیتواند بوسیله توده ها پیش بینی شود، نیروئی که در هر قدم زندگی کارگر و کاسبکار کوچک را با ورشکستگی و انهدام «ناگهانی»، «غیرمنتظره»، «تصادفی» تهدید نموده و بدنبال خود گدائی، فقر، فحشا و مرگ از گرسنگی میآورد - این است آن ریشه مذهب معاصر، که در وهله اول و پیش از هر چیز یک ماتریالیست باید در نظر داشته باشد، اگر نمیخواهد که در کودکان ماتریالیسم برای همیشه گیر کند.

هیچ مقدار مطلب خواندنی، هر چقدر روشنگرانه، نمیتواند مذهب را از میان مردمی که توسط زحمت شکننده سرمایه دارای خرد شده اند و به استیلای نیروهای تخریبی نهانی سرمایه داری محکوم شده اند، از بین ببرد، تا زمانیکه این توده ها خودشان تعلیم یابند که علیه واقعیات اجتماعی که از آنها مذهب منشاء میشود بصورتی متحد، بادسیپیلین، با نقشه و بشیوه ای آگاهانه مبارزه نمایند - تا زمانیکه آنها مبارزه علیه حکومت سرمایه را در تمام اشکالش فرا گیرند.

آیا این بدین مفهوم است که کتابهای آموزشی علیه مذهب مضر و یا زائد میباشد؟ خیر. اصلاً. این بدین مفهومست که ترویج آتی ایسم بوسیله سوسیال دمکراسی باید تابع وظیفه پایه ای تر یعنی وظیفه تکامل مبارزه طبقاتی توده های استثمار شده علیه استثمارگران شود.

آنهائی که به ریشه ماتریالیسم دیالکتیک (یعنی فلسفه مارکس و انگلس) رجوع نکرده اند ممکن است قادر نباشند این را درک کنند، یا حداقل قادر نباشند آن را در وهله اول درک کنند. چی؟! ترویج ایدئولوژیک و پیشبرد افکار مشخص تابع شونند؟ مبارزه علیه مذهب این دشمن هزار ساله فرهنگ و ترقی تابع مبارزه طبقاتی، تابع مبارزه برای اهداف سیاسی و اهداف گذرای اقتصادی - عملی شود؟

این یکی از اعتراضات عدیده امروزیست علیه مارکسیسم که فقدان کامل درک دیالکتیک مارکسیستی را عیان میسازد. این تضاد، آنهایی را که این اعتراضات را به پیش میکشند، گیج نموده است، تضاد خود زندگیست، یعنی تضاد است دیالکتیکی و نه لفظی و یا اختراعی. ترسیم یک خط روشن و تغییر ناپذیر مابین ترویج تئوریک آتی ایسم، بین درهم شکستن اعتقادات مذهبی بخشهای معینی از پرولتاریا و تأثیر، تکامل و نتایج عمومی مبارزه طبقاتی این بخشهای کارگران استدلالی است غیر دیالکتیکی - که مرزی متغیر و نسبی را به مرزی مطلق تبدیل مینماید. این درهم دریدن قهری آنچیزیست که بصورت لاینحل در واقعیت ریشه دارد. بعنوان مثال پرولتاریای یک بخش معین در یک رشته معین صنعتی را میتوان بین دسته ای پیشرو از سوسیال دمکراتهای نسبتاً آگاه (که منطقی است آنها را آتی ایست بدانیم)، و توده نسبتاً عقب مانده که چون هنوز دارای وابستگیها به ده و دهاقین است هنوز معتقد به خدا بوده، به کلیسا میروند و یا حتی مستقیماً تحت نفوذ کشیش میباشد، تقسیم نمائیم. فرض کنیم این دسته آخر، اتحادیه کارگران مسیحی را تشکیل میدهند. بگذار باز هم فرض کنیم که مبارزه اقتصادی در چنین محلی باعث اعتصاب شده است. یک مارکسیست باید پیروزی جنبش اعتصابی را بالاتر از هر چیز قرار دهد، باید بطور قطعی با انقسام کارگران در این مبارزه بین مسیحیان و آتی ایست ها مخالفت بعمل آورد، و باید قاطعانه علیه چنین تقسیمی مبارزه نماید.

در چنین شرایطی موعظه اتی ایسم هم زائد و هم مضر میباشد - نه بخاطر این ملاحظه کوتاه فکرانه جلوگیری از ماندن عناصر عقب افتاده و یا از دست دادن رأی در انتخابات و غیره، بلکه از نظر پیشرفت واقعی مبارزه طبقاتی که در شرایط جامعه سرمایه داری معاصر کارگران مسیحی را صد بار مؤثرتر از هرگونه موعظه جسورانه اتی ایسم به سوسیال دمکراسی متقاعد میسازد. موعظه اتی ایسم در چنین زمانی و در چنین شرایطی فقط افتادن به دام کلیسا و کشیشان است، کلیسا و کشیشانی که هیچ خواسته ای بیش از این ندارند که کارگران شرکت کننده در جنبش اعتصابی برطبق اعتقادات مذهبیشان تقسیم بندی گردند.

آنارشیستی که بهر قیمت موعظه جنگ علیه خدا مینماید در واقع به کشیشان و بورژوازی کمک میکند (همانگونه که آنارشیستها در واقع همواره چنین میکنند). یک مارکسیست باید ماتریالیست، یعنی دشمن مذهب باشد. لیکن وی باید یک ماتریالیست دیالکتیسیست باشد، یعنی کسی که نه بصورت تجریدی نه با شیوه های مجرد و ترویج تئوریک خالص که برای تمام مواقع و اماکن مناسب است، مبارزه میکند بلکه بطور مشخص و بر مبنای مبارزه طبقاتی که در عمل در جریان است - مبارزه ای که بهتر از هر چیز دیگر به توده ها آموزش میدهد. یک مارکسیست باید بتواند اوضاع مشخص را بطور کلی مورد سنجش قرار دهد. وی باید همیشه قادر به تشخیص

مرز بین آنارشیسم و اپورتونیسم بوده (این مرز نسبی، متحرک و دائم‌التغیر می‌باشد، لیکن وجود دارد)، در انقلابیگری تجریدی، قافیه بافانه و در واقع بی نتیجه آنارشیست و یا در حماقت و فرصت طلبی خرده بورژوازی و یا روشنفکر لیبرالی که از مبارزه علیه مذهب ظفره رفته، وظائف خود را فراموش نموده، خود را با اعتقاد به خدا به سازش رسانده و جهت گیری خود را نه بر مبنای مبارزه طبقاتی بلکه بر پایه حسابگریهای خرد و پست فطرتانه مانند: نرنجاندن، نرماندن و نترسانیدن پایه گذاری نموده و کسی که توسط این قاعده خردمندانه که میگوید: «زندگی کن و بگذار زندگی کنند»، و غیره و غیره هدایت میشود، در نغلطد.

ما باید تمام مسائل مشخص مربوط به روش سوسیال دمکراتها به مذهب را برمبنای این طرز تفکر تعیین نمائیم. برای مثال این سؤال همواره پیش می‌آید که آیا یک کشیش واجد شرایط برای عضویت در حزب سوسیال دموکراسی است؟ معمولاً این سؤال بدون تأمل بصورت مثبت پاسخ داده شده و تجربه احزاب سوسیال دمکراتیک اروپا به مثابه شاهد مثال ذکر میگردد. لیکن این تجربه نتیجه پیاده نمودن نه فقط شریعت مارکسیسم در جنبش کارگری، بلکه نتیجه شرایط تاریخی ویژه اروپای غربی نیز بود. فقدان این شرایط در روسیه (ما در پائین راجع به این شرایط بیشتر سخن خواهیم گفت)، جواب مثبت غیر مشروط در این مورد را نادرست مینماید. ما نباید یک بار و برای همیشه بگوئیم که تحت هیچ شرایطی کشیشان نمیتوانند به حزب سوسیال دمکراتیک بپیوندند، ولی به همین صورت نیز نباید بطور غیر مشروط جواب متضاد را تأیید نمائیم.

اگر کشیشی برای تشریک مساعی در کارمان به ما رجوع کند – اگر وی صادقانه کار حزبی را انجام داده و با برنامه حزب مخالفت ننماید – ما میتوانیم وی را بدون صفوف خود بپذیریم، زیرا تضاد مابین روح و اصول برنامه ما و اعتقادات مذهبی کشیش در چنین شرایطی میتواند به مثابه وضعیتی که در آن وی در تضاد با خود عمل مینماید که فقط به خود او مربوط است، تلقی گردد. یک حزب سیاسی نمی تواند اعضای خود را مورد آزمایش قرار دهد تا تشخیص دهد که آیا تضادی بین فلسفه آنها و برنامه حزب وجود دارد یا خیر. البته چنین موردی حتی در اروپای غربی استثناء نادری خواهد بود و در روسیه احتمال وقوع آن مشکل است. ولی اگر بعنوان مثال کشیشی به حزب سوسیال دمکراتیک پیوست و مهمترین و یا تقریباً همه کار خود را ترویج افکار مذهبی کرد آنگاه البته حزب مجبور به اخراج وی میباشد.

ما نه فقط باید تمام آن کارگرانی را که هنوز به خدا معتقدند به حزب سوسیال دمکراتیک راه بدهیم بلکه باید فعالیت خود را برای بسیج آنان دوچندان نمائیم. ما مطلقاً مخالف کوچکترین توهین به اعتقادات مذهبی این کارگران هستیم. ما آنان را بسیج میکنیم تا آنها را برمبنای روح برنامه خود تعلیم دهیم و نه برای اینکه مبارزه فعالی را علیه مذهب به پیش ببریم. ما در درون

حزب اجازه آزادی عقاید را می‌دهیم، لیکن در چارچوب حدود مشخص که توسط آزادی گروهی معین می‌گردد (۶). ما مجبور نیستیم با کسانی، که از افکاری دفاع میکنند که از جانب اکثریت حزب رد شده است در یک تشکیلات شرکت کنیم.

مثالی دیگر: آیا این درست است که در تمام شرایط اعضای از حزب سوسیال دمکراتیک که اعلام میدارند «سوسیالیسم مذهب من است»، و یا از نظراتی دفاع میکنند که با چنین بیانیه ای منطبق است را تنبیه نمائیم؟ خیر! این بدون شک یک عقب نشینی است از مارکسیسم (و نتیجتاً از سوسیالیسم)، لیکن اهمیت یک چنین عقب نشینی و جدیت مشخص آن بعبارتی ممکن است در شرایط گوناگون متفاوت باشد. این یک چیز است اگر مبلغی و یا کسی که برای کارگران سخن می‌گوید بعنوان مقدمه مطلب خود بدین نحو صحبت کند تا مفهوم خود را قابل فهمتر بنماید تا اینکه افکار خود را با کلماتی که کارگران عقب افتاده بیشتر بدان آشنائی دارند، بیان نماید. ولی این چیز کاملاً متفاوتی است هنگامیکه یک نویسنده به موعظه «خلق خدا» و یا سوسیالیسم «خلق خدا» (با همان روح مثلاً لوناچارسکی و شرکاء) دست می‌بازد. اعلان تنبیه در مورد اول نق زدن و یا محدودیتهای نابجا در آزادی یک مبلغ، در آزادی شیوه تعلیمی وی میباشد، در مورد دوم تنبیه توسط حزب ضروری و اجباری است.

حال بگذارید شرائطی که در غرب باعث پیدایش تفسیر فرصت طلبانه از تز «مذهب یک امر خصوصی است» گردیده است را مورد بررسی قرار دهیم. بدون شک این نتیجه عملکرد آن علل عمومی است که به پیدایش اپورتونیسم بطور عمومی مانند قربانی کردن منافع اساسی جنبش کارگری برای مزایای لحظه ای منتج گردیده است. حزب پرولتاریا از دولت می‌خواهد که مذهب به مثابه یک امر خصوصی اعلام گردد، لیکن وی حتی برای لحظه ای به مساله مبارزه علیه افیون مردم – مبارزه علیه خرافات مذهبی و غیره به مثابه یک امر خصوصی نمینگرد. فرصت طلبان آنچنان این مساله را تحریف کرده اند که به ظاهر چنین نشان دهند که حزب سوسیال دمکراتیک به مذهب به مثابه یک امر خصوصی مینگرد.

جدا از تحریفات اپورتونیستی معمول (که فراکسیون دومائی ما ذکر آنها را در سخنرانیهایشان در حین مباحثه در مورد مذهب بطور کلی حذف کردند) شرایط مشخص و تاریخی وجود دارند که امروز، اگر شخص مجاز باشد مفهوم خود را اینگونه بیان نماید، باعث پیدایش بی تفاوتی قابل توجهی بین سوسیال دمکراتهای اروپا نسبت به مساله مذهب شده است. این شرایط دارای ماهیت دوگانه اند.

اولاً مبارزه علیه مذهب وظیفه تاریخی بورژوازی انقلابی است و در غرب این وظیفه به مقدار زیادی توسط بورژوازی دمکراسی در عصر انقلاب خودش – از جمله آنها علیه فئودالیسم بازمانده

از قرون وسطی - عملی گردید (و یا در حال عملی شدن بود). هم در فرانسه و هم در آلمان سنت مبارزه بورژوازی علیه مذهب وجود دارد، مبارزه ای که مدتها قبل از برخاستن سوسیالیسم آغاز گردید (بعنوان مثال انسیکلوپدیستها و فویرباخ). در روسیه بخاطر شرایط انقلاب بورژوا دمکراتیک ما، این وظیفه تقریباً بطور کامل بردوش طبقه کارگر افتاده است. دمکراسی خرده بورژوائی (مردمی) در این مورد کار زیادی برای ما انجام نداد (آنگونه که کادتهای باند سیاه نو، یا باندهای سیاه کادت وخی فکر میکنند)، لیکن حتی خیلی کمتر در مقایسه با آن چیزی که در اروپا انجام شد.

از طرف دیگر سنن جنگ بورژوائی علیه مذهب در اروپا باعث پیدایش تحریف بورژوائی مشخصی در این مبارزه توسط آنارشیسیم، آنارشیسیمی که مارکسیستها از مدتی قبل آنرا توضیح داده و آنارشیسیمی که علی رغم «خشمی» که بوسیله آن به بورژوازی حمله ور میشود کراراً مواضعی کاملاً یگانه با بورژوازی اتخاذ مینمایند، شده است. آنارشیسیتها و بلانکیستها در کشورهای لاتین، یوهان ماست و شرکاء در آلمان (ضمناً ماست شاگرد دورینگ بود) و آنارشیسیتهای سالهای ۸۰ در اطریش، قافیه بافی انقلابی در مبارزه علیه مذهب را تا به افراط پیش بردند. جای تعجب نیست که سوسیال دمکراتهای اروپا حتی بیش از آنارشیسیتها به انحراف میروند. این طبیعی است و تا درجه ای بخشودنی، ولی ما سوسیال دمکراتهای روسیه نباید شرایط تاریخی مشخص غرب را از یاد ببریم.

دوماً در اروپا بعد از آنکه انقلابات ملی بورژوائی به پایان رسیده بود بعد از معرفی کمابیش کامل آزادی وجدان، مساله مبارزه دمکراتیک علیه مذهب، توسط مبارزه ای که دمکراسی بورژوازی علیه سوسیالیسم تا بدان حد سازمان داد که دول بورژوازی عامدانه کوشش میکردند توجه توده ها را از سوسیالیسم به وسیله سازماندهی یک «کارزار» لیبرال، علیه کلریکالیسم جلب نمایند، به زور تا به سطح یک مساله تاریخی گذشته به عقب رانده شد. چنین بود خصلت کولتور کامیف در آلمان و مبارزه بورژوازی جمهوریخواه در فرانسه علیه کلریکالیسم. «بی اعتنائی امروزی» به مبارزه علیه مذهب که چنین در میان سوسیال دموکراتهای غرب گسترش یافته، پس از مبارزه ضد کلریکالیسم بورژوائی، که هدف عمده اش انحراف توجه های کارگر از سوسیالیسم بود، پدیدار گشت. و این کاملاً قابل درک و مجاز بود زیرا سوسیال دمکراتها مجبور بودند ضد بورژوازی و بیسمارکیستهای ضد کلریکالیسم با تاکتیکهای تبعیت مبارزه علیه مذهب از مبارزه برله سوسیالیسم پیروی نمایند.

شرایط در روسیه کاملاً متفاوتند. پرولتاریا رهبر انقلاب بورژوا دمکراتیک ماست. حزب وی باید در مبارزه علیه هرگونه بازماندگی قرون وسطائی که شامل مذهب قدیمی دولتی نیز میشود، بر

علیه هرگونه کوشش برای احیای آن و یا برای تأمین مبنای دیگری برای آن، رهبر ایدئولوژیک باشد. بنابراین گرچه انگلس سوسیال دمکراسی آلمان را بصورتی ملایم برای اپورتونیسمشان در تعویض در اظهار اینکه: مذهب امری است خصوصی برای سوسیال دمکراتها و حزب سوسیال دمکرات، بجای اینکه حزب کارگران خواستار این اند که دولت مذهب را یک امر خصوصی اعلام نماید، مورد انتقاد قرار داد - وی اپورتونیستهای روسی را که این تحریفات آلمانها را جعل میکنند صدها بار شدیدتر مورد انتقاد قرار میداد.

فراکسیون ما بدرستی عمل کرد هنگامیکه از تریبون دوما اعلام نمود که مذهب افیون مردم است، و بدین وسیله سنتی را بوجود آورد که باید پایه ای برای تمام نطقهای سوسیال دمکراتها در مورد مساله مذهب باشد. آیا آنها میبایستی از این فراتر میرفتند و با تشریح بیشتری استدلالاتی ایسم خود را توسعه میدادند؟ ما فکر میکنیم نه. این ممکن بود باعث خطر غلو مبارزه حزب سیاسی پرولتاریا علیه مذهب گردد، این ممکن بود باعث از بین رفتن خط تمایز مبارزه سوسیالیستها علیه مذهب و مبارزه بورژواها علیه آن گردد. اولین چیزی که فراکسیون سوسیال دمکرات میبایستی در دوما باند سیاه انجام دهد با شرافت عملی گردید. دومین و شاید مهمترین چیزیکه میبایست از نظر سوسیال دمکراتیک صورت میگرفت توضیح رل طبقاتی کلیسا و روحانیون در پشتیبانی از دولت باند سیاه و بورژوازی در مبارزه اشان علیه طبقه کارگر بود و این نیز با شرافت عملی گردید. البته مطالب بسیار بیشتری میتوانست در این مورد گفته شود و سوسیال دمکراتها در اظهارات آتی خود خواهند دانست چگونه سخنانی رفیق سورکف را برجسته نمایند، ولی کماکان سخنانی وی عالی بود و توزیع آن توسط تمام سازمانهای حزبی وظیفه مستقیم حزب ما میباشد.

سوماً لازم بود معنای حقیقی این فکر که اپورتونیستهای آلمانی طرح مینمایند یعنی «مذهب باید یک امر خصوصی اعلام گردد» توضیح داده میشد. متأسفانه رفیق سورکف این را انجام نداد. این بخصوص موجب تأسف بیشتر است زیرا در فعالیت قبلی گروه یک اشتباه در مورد این مساله توسط رفیق بلوسف رخ داده بود که در آن زمان در پرولتری بدان اشاره شد. مباحثه درون گروه نشان میدهد که اختلاف در مورد آتی ایسم نسبت به مساله تفسیر صحیح از این خواسته مشهور که مذهب باید یک امر خصوصی تلقی گردد، بر نظر گروه سایه افکنده است. ما رفیق سورکف را بتنهایی در مورد این اشتباه مجموعه گروه مقصر نمیدانیم. بیشتر اینکه ما صریحاً اعتراف میکنیم که در اینجا تمام حزب دچار اشتباه شده است، که این مساله را به اندازه کافی روشن ننموده و به اندازه کافی افکار سوسیال دموکراتها را برای فهم اظهارات انگلس علیه اپورتونیستهای آلمانی آماده ننموده است. بحث درون گروه ثابت مینماید که در حقیقت این بخاطر درک گیج مساله و نه

خواست بی اعتنائی به آموزشهای مارکس بوده، و مطمئن هستیم که این اشتباه در اظهارات آینده گروه تصحیح خواهد شد.

ما تکرار میکنیم که در مجموع، سخنرانی رفیق سورکف عالی بوده و باید توسط تمام سازمانها توزیع گردد. در بحث این سخنرانی گروه ثابت نموده است که وظائف سوسیال دمکراتیک خود را با ایمان اجرا مینمایند. باید خواست که گزارشات در مورد مباحثات درون گروه بیشتر در مطبوعات حزب درج شود تا گروه و حزب را به یکدیگر نزدیک تر نموده، حزب را با کار دشواری که توسط گروه صورت میپذیرد آشنا نموده و در کار حزب و گروه وحدت ایدئولوژیک ایجاد نماید.

پرولتری شماره ۲۵

۱۳ (۲۶) مه ۱۹۰۹

* توضیحات

۱- سینود یاسینود مقدس: نام عالیترین مرجع کلیسای ارتدکس روسیه آنزمان بود که اعضایش بر مبنی پیشنهاد گرداننده سینود مقدس - وزیر مسئول امور کلیسا - توسط تزار منصوب میگرددند - مترجم.

۲- آتی ایسم - مکتب تمام جریانات فکری که منکر وجود خدا هستند. اتی ایست فردی است متعلق به این مکتب - مترجم.

۳- بیسمارک کلریکالیسم - سیاست پاسداری یا تقویت قدرت هیرارشی مذهبی - مترجم.

۴- یسعویون - یک فرقه مذهبی مسیحی - مترجم.

۵- ناشرین انسیکلویدی عظیم فرانسوی که بوسیله دیدرو و دالامبر در ۱۷۷۲ - ۱۷۵۱ انتشار یافت. این اثر علمی از دیدگاه ماتریالیستی نگاشته شده بود - مترجم.

۶- در آن زمان حزب به اعضاء خود اجازه میداد برپایه نظرات مشترک بطور مشروط در درون حزب فراکسیون تشکیل دهند.